

حکومت اندیشه ستیز دینی و پدیده «فرار مغزها»

۱. بزرگمهر

فرار مغزها یک مشکل حاد ملی

یکی از مشکلات حاد جامعه ما پدیده «فرار مغزها» است که بویژه طی سال‌های اخیر ابعادی فاجعه‌بار در حد ملی بخود گرفته است. روزی نیست که دهها روشنفکر و کارشناس ایران را به قصد اقامت در کشورهای پیشرفته صنعتی ترک نکنند. با گذشت هر روز صف متقاضیان خروج از کشور در برابر سفارتخانه‌های خارجی طولانی‌تر می‌شود. بر اساس آمار صندوق بین‌المللی پول، ایران در بین ۶۱ کشور جهان، از لحاظ مهاجرت نیروهای تحصیلکرده جایگاه نخست را دارد. (۱) تنها طی ۲ سال گذشته ۳۱۰ هزار نفر کارشناس، اندیشمند و صاحب‌نظر ایران را ترک گفته‌اند. (۲) به گفته خانم کدیور، نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی، «بیش از ۸۰ درصد برگزیدگان المپیادهای علمی طی سال‌های اخیر در بهترین دانشگاه‌های جهان توسعه یافته جذب شده‌اند و هیچ آمیدی به بازگشت مجدد آنها به کشور وجود ندارد». (۳)

علت فرار مغزها از دید مسئولان ج. ا

مسئولان ج. ا ضمن ابراز نگرانی در مورد پدیده فرار مغزها می‌کوشند که این پدیده رو به گسترش را در برابر افکار عمومی مؤاخذه‌گر «ریشه‌یابی» کنند.

در اساس می‌توان دو طرز برخورد را در میان سران ج. ا تمیز داد: یکی برخورد توجیه‌گرانه بمنظور تحکیم نظام از راه جلب پشتیبانی بخش ناآگاه جامعه و دیگری برخورد نقادانه بخشی از حکومتگران بمنظور تحکیم نظام از راه نفوذ معنوی در میان خیل عظیم ناراضیان.

از دید گروه اول «بی‌دردی» و رفاه طلبی و روی برتابیدن از «حکومت الهی» انگیزه اصلی افرادی است که ایران را ترک می‌کنند. در این رابطه می‌توان به مواضع سردمداران «مدرسه حقانی»، هیأت مؤتلفه، بخشی از دستگاه ساواک و ارگان‌هایش نظیر روزنامه کیهان اشاره کرد. این گروه برای «تحکیم» استدلال خود، مانند سایر موردها به تئوری توطئه متوسل می‌شود. در این رابطه سخنان آقای خامنه‌ای، رهبر ج. ا مثال زدنی است که در مورد فرار مغزها گفته است: «ما خودمان به بهانه‌هایی در تلویزیون و روزنامه‌ها مرتب اینها [جوانان با استعداد] را معرفی می‌کنیم... خوب که چهره‌های شان نشان داده شد، فوراً سفارت بیگانه به سراغشان می‌آید و با وساطت و راهنمایی خود اینها را به خارج از کشور می‌برند». (۴)

در مقابل این طرز برداشت، گروه دوم علت عمده «فرار مغزها» را در سیاست‌های خود حکومت جستجو می‌کند. مرعشی نماینده کرمان در مجلس شورای اسلامی بر این باور است که «تنگ‌نظری باعث فرار مغزها می‌شود. فرار مغزها از ایران یک امر کاملاً طبیعی است». (۵) خانم کدیور، نماینده تهران نیز در ریشه‌یابی پدیده فرار مغزها به این نتیجه می‌رسد که «فضای پراالتهاب و خاکستری موجود دانش‌گرایز و متفکر ستیز است». (۶)

راه حل‌های رژیم دین‌سالار برای حل مشکل فرار مغزها

اکنون چند سالی است که سران ج.ا.زیر فشار سنگین واقعیات خود را علاقمند به حل مشکل فرار مغزها نشان می‌دهند. پس از به بن بست رسیدن سیاست‌های حکومت که موج بی‌سابقه فرار مغزها و سرمایه‌ها و فلج شدن مدیریت کشور را بدنبال داشت، سردمداران ج.ا. برای خروج رژیم از این وضعیت و نیز ترسیم چهره‌ای باثبات از حکومت خود در افکار عمومی داخل و خارج (از جمله برای دریافت وام و جلب سرمایه‌های خارجی) بدست و پا افتاده‌اند. در این رابطه می‌توان به تلاش‌های آقای رفسنجانی اشاره کرد. سیاست وی در دوران ریاست جمهوری‌اش عبارت بود از استفاده ابزاری از کارشناسان برای تحکیم پایه‌های قدرت خویش. از همان ابتدای تشکیل کابینه، آقای رفسنجانی اعلام کرد که در «دولت سازندگی» سیاست‌گذاری با روحانیت است و باقی کارها بعهده کارشناسان! بدین ترتیب تلاش بر این بود که کارشناسان فقط مجری برنامه‌هایی باشند که حکومت دین‌سالار به آنان دیکته می‌کند. خیمه‌شب‌بازی «بازگشت سرمایه‌ها و ایرانیان به کشور» که توسط دولت رفسنجانی برپا شد، نیز در همین چارچوب قابل بررسی است. هر چند ابتدا این سیاست ولوله‌ای در میان طیف وسیعی از ایرانیان خارج از کشور ایجاد کرد، اما بزودی پرده‌های این نمایش کنار زده و آشکار شد که هدف این سیاست، ارائه چهره‌ای مقبول در افکار عمومی بین‌المللی برای جلب سرمایه‌های خارجی و تداوم بخشی رانت‌خواری باندهای قدرت بوده است.

تروها در داخل و خارج از کشور، بی‌ثباتی سیاسی، نظم اقتصادی دلال پرور و بیکاری بخش مهمی از کارشناسان داخل کشور موجب فروکش شور و شوق پدید آمده در ایرانیان خارج از کشور شد.

با روی کار آمدن دولت آقای خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶ و طرح شعارهایی چون آزادی، ایجاد «جامعه مدنی» و «ایران برای همه ایرانیان» بار دیگر بارقه امید به بازگشت به وطن در محافل ایرانیان خارج از کشور درخشیدن گرفت. اما این بار نیز امیدواری پدید آمده دیری نپایید. علت این امر را نباید در تداوم خشونت‌های جناح طالبانی حکومت جست؛ چرا که مردم ایران بیش از دو دهه با این چهره خشن حکومت دینی روبرو بوده‌اند. این بار علت اصلی شکست سیاست جلب سرمایه‌های مادی و معنوی ایران در خارج از کشور و آغاز موج جدید «فرار مغزها» را در انفعال، بی‌برنامگی، بی‌ارادگی و بی‌باوری بخش مهم «اصلاح طلبان» به شعار «ایران برای همه ایرانیان» است. اعتقاد آقای خاتمی به انجام اصلاحات در چارچوب نظام بسته دین‌سالار موجب سست گامی ایشان و جناحش در تحقق خواست‌های رأی دهندگان و عدم موفقیت در کند ساختن روند فرار مغزها، اندیشمندان و شهروندان ایرانی از جهنم ج.ا. شده است.

در حال حاضر نیز وقتی آقای حجاریان، نظریه پرداز «اصلاح طلبان» اعلام می‌کند که در دو موج اول مهاجرت «عناصری از کشور رفتند که هیچ علاقه‌ای به این زاد و بوم نداشتند» (۷) و یا اینکه آقای رفسنجانی بار دیگر بحث تعهد و تخصص را که طی ۲۰ سال گذشته منجر به مهاجرت بسیاری از کارشناسان شده، پیش می‌کشد و می‌گوید «تعهد و تخصص باید کنار هم باشند» (۸)، روشن می‌شود که در ج.ا.، در هنوز هم بر همان پاشنه سابق می‌چرخد.

در چنین شرایطی بهترین نسخه‌ای که «اصلاح طلبان» برای حل مسأله فرار مغزها ارائه می‌کنند آنست که آقای خاتمی در جمع مدیران مراکز سازمان ملی پرورش استعدادها درخشان اعلام کرد. وی پرورش افراد «آگاه و دلبسته به نظام و انقلاب و میهن» را عامل مؤثر در حل مشکل فرار مغزها عنوان کرد. (۹)

در فرهنگ عامه ایرانی داستانی است در مورد کودکی که در آغوش دایه‌ای زشت روی و بدخو از سر هراس فریادهای جگرخراش می‌کشید. دایه می‌کوشید به لطایف الحیل کودک را آرام سازد، غافل از اینکه عامل هراس و گریه کودک خود اوست. آنچه که آقای خاتمی نمی‌خواهد بپذیرد آنست که علت آنکه ایرانیان بگونه‌ای بی‌سابقه در تاریخ معاصر ترک وطن می‌کنند، موجودیت نظام دین‌سالار است.

ریشه‌یابی پدیده فرار مغزها پس از انقلاب اسلامی

«فرار مغزها» پدیده‌ای است کهن. در طول تاریخ بشری همواره انسان‌هایی که قامت اندیشگی‌شان در لباس تنگ سطح فکر زمانه‌شان نمی‌گنجیده و از سوی هموعان متعصب و جزم اندیش خود و یا حکومت‌ها غدار در عذاب بوده‌اند، راه گریز به دیاری با حاکمان یا مردمان معتدل‌تر را در پیش گرفته‌اند. در کشور ما در بدری ابن‌سینا و ناصر خسرو از نمونه‌های بارز در این مورد است. در اروپای قرون وسطی نیز نمونه‌های فراوانی در این رابطه می‌توان یافت.

اما آنچه که امروزه بعنوان «فرار مغزها» در فرهنگ سیاسی مطرح است، پدیده‌ای است که در مناسبات سرمایه‌داری مدرن شکل گرفته و آن عبارت است از روندی برای جذب اندیشمندان کشورهای جهان با هدف تسلط انحصاری بر نخبگان، در خدمت گرفت بهترین توان‌های اندیشگی و ممانعت از استقلال اندیشگی و فکری کشورهای تحت سلطه.

برخلاف آن تعبیری که جناح‌های مختلف حکومتی ارائه می‌دهند، فرار مغزها تنها به گریز کارشناسان فنی به خارج از کشور محدود نمی‌شود. این پدیده شامل اندیشه‌سازان و روشنفکران یک ملت در مفهوم گسترده آن، از جمله نویسندگان، هنرمندان، پژوهشگران و اندیشمندان دانش‌های نظری و اجتماعی نیز می‌گردد.

بدین ترتیب فرار مغزها منحصر به حکومت ج.ا. نیست. اما نکته اینجاست که نوع حکومت‌ها و سیاست‌های‌شان در تند و کند ساختن این روند نقش مهمی بازی می‌کند. واقعیت این است که علت عمده فرار بی‌سابقه مغزها از کشور ما طی دو دهه گذشته، حاکمیت دین سالار است که با خشونت کم سابقه کوشیده فضای فکری کشور و حوزه روشنفکری را زیر سیطره نظریه‌های منجمد و واپس‌گرای حاکم بر مراکز رسمی دینی درآورد.

تجربه تاریخی ملت ایران نشان می‌دهد که اندیشه و دانش برای بالندگی نیازمند فضایی مملو از برخورد آزادانه عقاید و پشتیبانی قدرت سیاسی از صاحبان اندیشه و علم‌اند، که البته در این میان تساهل دینی نقش مهمی ایفاء می‌کند.

در تاریخ کشور ما - که فضای فرهنگی و اندیشگی زیر تأثیر دین است - در دوره پس از اسلام بخش مهمی از روحانیت که مخالف هر گونه نوزایی فکری بوده، مانع آزاداندیشی، شکل‌گیری روشنفکری دینی و تحول اندیشه دینی شده است. در این رابطه عطاءالله مهاجرانی در مقام وزارت ارشاد چنین اقرار می‌کند که «تکفیر فارابی و ابن‌سینا در تهافت الفلاسفه غزالی اثرش کمتر از ویرانی شهرها و کشتار مردم عادی نبوده است... شیوه هتک و طرد و نفی که سرانجامش تکفیر و تضعیف است و نهایتاً قتل نویسنده و پژوهشگر، قتل سهروردی و عین‌القضات و ... نه تنها فرهنگ‌ساز نیست که فرهنگ سوز است» (۱۰).

حکومت دین سالار ج.ا. که بر پایه اندیشه‌های آقای خمینی بنا شده است، تداوم همین طرز فکر و عمل است که در طول تاریخ ایران به «فرهنگ سوزی» مشغول بوده است. تصادفی نبود که آقای خمینی نسبت به روشنگران عصر مشروطه و روشنفکران ایران معاصر کینه می‌ورزید، دانشگاه‌ها و مظاهر زندگی مدرن را عامل فساد می‌دانست و با نیروهایی که تعبیر امروزی از دین داشتند سر دشمنی داشت. وی در هر فرصتی نویسندگان کشور را بمثابه سمبل روشنفکری مورد شماتت قرار می‌داد. این سخن آقای خمینی در مورد روشنفکران آزادیخواه است که «این آزادی که آقایان می‌خواهند، آزادی است که قدرتمندها دیکته کرده‌اند، و نویسندگان ما یا غافلند و یا خائن» (۱۱).

بر اساس چنین اندیشه‌ای است که حکومت دین سالار تنگناهای غیرقابل تحملی برای مردم ایران ایجاد کرده و آنان را ناگزیر به ترک کشور ساخته است. در زیر به اجمال تنگناهای حاصل از سیاست حکومت دینی بررسی می‌شود.

سیاسی

در حال حاضر حکومت ترور و وحشت دینی مانع بالیدن نهال اندیشه است. وضعیت بگونه‌ای است که روشنفکران ایران از ابتدایی‌ترین حق خود یعنی گردهمایی آزاد محروم‌اند. اعتراف بلندپایگان رژیم عمق فاجعه را نشان می‌دهد. آقای مهاجرانی می‌گوید: «آنان [اعضای کانون نویسندگان] نامه نوشتند و گفتند: "اجازه می‌دهید ما در یک جلسه بنشینیم و بحث کنیم؟" ما چه بر سر نویسندگان خود آورده‌ایم که برای نشستن در یک اتاق و بحث کردن از ما اجازه می‌گیرند؟» (۱۲)

حکومت ج.ا. نه فقط دگراندیشان، بلکه حتی نداها را مخالف در میان مراجع بلندپایه دینی (مانند آیت‌الله منتظری) و یا شکوه‌های خفیف آقای خاتمی، رئیس‌جمهور را تحمل نمی‌کند. بطوری که آیت‌الله کنی برای اینان چنین خط و نشان می‌کشد: «من به جناب آقای رئیس‌جمهور تذکر داده‌ام. پاسداران دین کسانی هستند که تعصب دینی دارند. عده‌ای کاری نکنند که احساسات متدینین جریحه‌دار شود.» (۱۳) و فاکر نماینده مجلس پنجم وزیر ارشاد وقت را بدلیل پاسخگویی به یکی از «مراجع» در روزنامه دولتی چنین تهدید می‌کند: «وزیر ارشاد... راه رویارویی کردن با مراجع معظم تقلید را در روزنامه باز کرده است... از وزیر محترم درخواست می‌کنم این راهی را که باز کرده است، خودش ببندد و گرنه می‌دانند که تحمل مردم محدود است و از ما هم کاری ساخته نیست.» (۱۴)

تمام تلاش باند مافیایی قدرت در ج.ا. بسته نگاهداشتن فضای سیاسی و اندیشگی مانند دوران رهبری آقای خمینی و ترمیم خدشه‌هایی است که در نتیجه اوجگیری نارضایتی مردم به این فضا وارد شده است. در همین رابطه گفته‌های آقای طاهری خرم‌آبادی در نماز جمعه تهران مثال زدنی است که اعلام کرده بود: «مهم این است که سفره تسامح و تساهل در این کشور برچیده شود.» (۱۵) بدیهی است که منظور ایشان پایان دادن به مخالف‌خوانی‌های نیروهای «خودی» است که در نتیجه تشدید بحران‌های اجتماعی پدیدار شده است، و گرنه در حکومت دین‌سالار ج.ا. هیچگاه «تسامحی» برای دگراندیشان وجود نداشته است. سختگیری‌های حکومت بگونه‌ای است که حتی پیروان مذهب‌های اسلامی نیز از آن در امان نبوده‌اند تا چه رسد به پیروان دین‌های دیگر و نیروهای لائیک. بعنوان مشتی نمونه خروار استاندار کردستان اقرار کرده است که تا سال ۱۳۷۸ دانش‌آموزان اهل سنت مجبور به مطالعه دروس فقهی شیعه برای شرکت در آزمون سراسری بوده‌اند. (۱۶)

در حال حاضر نیز خط مشی مسلط در حکومت ج.ا. برخلاف نظر آقای خاتمی که می‌کوشد وانمود کند تنها در ابتدای انقلاب «زیاده‌روی‌هایی» صورت گرفته و اکنون دیگر سیاست رژیم به سمت تعادل پیش می‌رود، کماکان سرکوب‌خشن دگراندیشان است. هم اکنون «ثوری»‌های آقای مصباح‌یزدی، نظریه‌پرداز دیکتاتوری دینی است که به اجرا درمی‌آید. از آنجمله این نظریه که «اسلام علاوه بر مهربانی... احکام توأم با خشونت، تندی و سختگیری دارد... دشمنان تلاش دارند تا مفاهیمی را جزو فرهنگ ما کنند... و تلاش می‌کنند آنها را بصورت یک بت درآورند تا کسی جرأت نکند علیه دموکراسی و آزادی سخن بگوید.» (۱۷)

و هنوز هم توصیه آیت‌الله مکارم شیرازی خطاب به دولتیان و مجلس ششم به اجرا درمی‌آید که «در هیچ جای دنیا و در هیچ مؤسسه خصوصی و عمومی معمول نیست که بدون گزینش عضوگیری شود.» (۱۸)

از جمله پیامدهای این سیاست‌های آزادی ستیزانه و «گزینش‌گری»‌ها آنست که یک مدیریت سیاسی در کشور شکل گرفته است که آقای محمد جواد حجتی کرمانی در وصف آن می‌گوید: «مدیریت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور فاقد توان لازم برای انسجام بخشی و شکل‌دهی به تک‌تک افراد کارآ و خلاق است که آینده‌ساز کشورند.» (۱۹) چنین دستگاهی که از مدیریت تنها نام آن را یدک می‌کشد، پرواضح است که انسان‌های مبتکر و دارای استقلال رأی را دفع می‌کند. چنین است که بخش مهمی از روشنفکران، اندیشمندان و مدیران که افق سیاسی را بسته می‌بینند، بناچار راه ترک کشور را در پیش می‌گیرند.

فرهنگی و اجتماعی

بخشی از روحانیت در تضاد با فرهنگ دیرسال مردم ایران، طی دو دهه همواره کوشیده با تحمیل شیوه زندگی و فرهنگ خود به کل جامعه، جشن‌های مردم را به عزا تبدیل کند، سنت‌های کهن ایرانی مانند جشن نوروز، سده و چهارشنبه سوری را ممنوع، اثرهای فرهنگ ایرانی مانند «شاهنامه» و «تخت جمشید» را نابود سازد و نام‌های اندیشمندان بزرگ ایران مانند فردوسی، حافظ و رودکی را از جامعه بزداید. تغییر نام تالار رودکی به نام بی‌مسمای «تالار وحدت» یکی از نمونه‌های کوچک چنین جنایت فرهنگی است. طالبان ایرانی می‌کوشند مرگ پرستی را جان‌شین شادی و نشاط کنند. جوانان ایرانی بجرم شنیدن موسیقی مورد آزار و پیگرد قرار می‌گیرند، چرا که به اقرار خود مسئولان رژیم «برخی از مراجع... اصولاً با موسیقی موافق نیستند و به مقلدان خود توصیه می‌کنند که حتی آن موسیقی را هم که از صدا و سیما پخش می‌شود، نشنوند» (۲۰).

بدین ترتیب حکومت دین‌سالار ج.ا. روزگار مردم را سیاه کرده است. این سیاهی روزگار در مورد زنان بطور اولی صادق است. نخستین اقدام حکومت فقهتی پس از انقلاب کشتن روح نیمی از جامعه یعنی زنان، با پیچیدن آنان در کفن سیاه رنگ، آن هم بزور اسیدپاشی و تیغ‌کشی بروی‌شان بود.

همانطور که آقای خمینی سالیان دراز پیش از انقلاب وعده داده بود (۲۱)، پس از استقرار حکومت دین‌سالار بسیاری از زنان از اداره‌ها اخراج شدند و امکان تحصیل آنان محدود گردید. هنوز نیز پس از دو دهه سیاست جداسازی جنسی در مکان‌های عمومی اعمال می‌شود، زنان ورزشکار امکان حضور در میدان‌های بین‌المللی را ندارند، زنان در ج.ا. نمی‌توانند وزیر شوند، اجازه آواز خواندن ندارند و بعنوان موجوداتی صغیر محسوب می‌شوند که بدون اجازه «قیم» خود اجازه خروج از کشور را ندارند. تلاش مجلس ششم برای رفع این تبعیض اخیر نیز بر اثر مقاومت روحانیان بلندپایه مانند آیت‌الله مکارم شیرازی ناموفق ماند (۲۲).

فجیع‌تر از همه آنست که روحانیان بلندپایه که گرداننده حکومت دینی‌اند، به سؤاستفاده جنسی از کودکان رسمیت بخشیده و شوهر دادن دختر بچه‌گان نابالغ ۸ و اندی ساله را بعنوان یک ارزش تبلیغ می‌کنند. تلاش مجلس ششم برای افزایش سن ازدواج از ۸ و اندی سال به ۱۵ سال در نتیجه مقاومت همین روحانیان با شکست روبرو گردید.

وضعیت علمی

آقای خامنه‌ای در مورد وضعیت علمی کشور در حال حاضر گفته است: «متأسفانه ما از لحاظ علمی خیلی عقبیم. در این دو سه قرن اخیر بزرگترین گناه و تقصیر را حکام کردند. استعدادها را نابود کردند» (۲۳). در تأیید آقای خامنه‌ای می‌توان به عملکردهای دانش ستیزانه حکومتی که ایشان رهبری‌اش را بعهدده دارد اشاره کرد و افزود که بزرگترین ضربه به علم در تاریخ معاصر ایران، توسط رژیم ج.ا. وارد آمده است.

حکومت فقهتی با بستن دانشگاه‌ها و مراکز علمی در شرایطی که در جهان دور جدید انقلاب علمی و فنی آغاز شده بود، بشدت بر فاصله کشور ما از قافله علمی بین‌المللی افزود. جالب اینجاست که آقای خامنه‌ای بجای نقد به تحسین این فاجعه می‌پردازد و می‌گوید: «دانشجویان یعنی یک مجموعه انقلابی ... همه زنده و فعال آمدند و داخل دانشگاه ریختند و آنجا را تطهیر [!!] کردند» (۲۴). پیامدهای این «تطهیر» چیستند؟

- اخراج صدها استاد برجسته و دانشجوی بااستعداد از دانشگاه‌ها و مهاجرت بسیاری از آنان
- خالی ماندن بسیاری از کرسی‌های درس دانشگاهی بخاطر نبود کارشناس و کادر متخصص
- چیرگی بیسوادان حزب‌اللهی بر هیأت‌های علمی دانشگاه و کور کردن راه ابتکارهای علمی
- گسست ارتباط علمی ایران با محفل‌های علمی بین‌المللی و بدور ماندن جامعه علمی کشور ما از تحولات دانشی بین‌المللی

- محروم ساختن جوانان با استعداد کشور از ورود به دانشگاه بخاطر بی‌اطلاعی از مسأله‌هایی نظیر درازا و پهنای کفن!
- راه دادن افراد به دانشگاه‌ها نه بر حسب توانایی علمی، بلکه بر اساس سهمیه بندی و عضویت در نهادهای حکومتی بمنظور تسلط بر دانشگاه‌ها
- از بین رفتن بسیاری از وسایل آزمایشگاهی بخاطر نبود دانش استفاده از این وسیله‌ها
- سیاست گذاری علمی توسط افراد غیر کارشناس
- عدم حمایت مالی از پژوهشگران و دانشمندان
- عدم حمایت از نهادهای علمی؛ بعنوان مثال به گفته فرزند دکتر حسابی، «بنیاد پروفیسور حسابی حتی بودجه لازم برای تکثیر مقاله و جزوه‌هایی که دانشجویان و محققان درخواست می‌کنند، ندارد» (۲۵)
- بی‌احترامی به دانشمندان و مغزهای متفکر علمی و دانشجویان کشور، که تازه‌ترین نمونه آن حمله وحشیانه اوباش امنیتی به دانشگاه‌های تهران و تبریز است که موجب موج جدید فرار مغزها از کشور شده.

نکته اینجاست که رژیم دین‌سالار هنوز هم در پی بستن و «تطهیر» دانشگاه‌ها است. وقتی آقای معین وزیر فرهنگ و آموزش عالی در تبریز گفته است «دیدگاه تعطیلی دانشگاه در دنیای پیشرفته کنونی، دیدگاهی واپسگرا و ارتجاعی و مخصوص افراد محدودنگر است که... منافع گروهی و سیاسی خود را ملاحظه می‌کنند» (۲۶) غیرمستقیم اشاره به همین نقشه‌های جناح حاکم طالبانی دارد. علت این کینه رژیم نسبت به دانشگاه‌ها را آقای ناطق نوری بوضوح چنین بیان کرده است: «در دانشگاه‌ها هم روشنفکران وابسته از مدیریت علمی حرف می‌زنند و می‌گویند مدیریت فقهی نمی‌تواند کشور را اداره کند» (۲۷).

بدین ترتیب در حال حاضر ایران جهنمی برای دانشمندان و پژوهشگران است.

اقتصادی

هم اکنون بخش عمده فعالیت‌های اقتصادی کشور زیر سیطره بازاریان بزرگ و باندهای مافیایی است. این باندها با بهره‌گیری از اهرم‌های سیاسی عمده فعالیت‌های اقتصادی کشور را به کانال «اقتصاد سایه» هدایت می‌کنند. تصادفی نیست که صنعت و کشاورزی ایران در دوران حکومت دین‌سالار زمینگیر شده و در عوض دلالی و واسطه‌گری از شکوفایی روزافزون برخوردارند. به گفته رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار «امروز واحدهای تولیدی بین ۴۰ تا ۶۰ درصد ظرفیت اسمی خود کار می‌کنند که این میزان در بخش نساجی به ۲۰ درصد می‌رسد... سود ۷ درصدی بخش تولیدی در مقایسه با سود ۲۴ درصدی بخش خدمات نیز انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری در بخش کم بازده ایجاد نمی‌کند» (۲۸). رئیس اتحادیه سراسری تعاونی‌های تولیدی کشور نیز همین واقعیت را بگونه‌ای دیگر چنین بیان کرده است: «تا زمانیکه انگیزه‌های فعالیت‌های دلالی و کسب سود سرشار از طریق پیش فروش کالاهایی نظیر خودرو و تلفن همراه در کشور وجود دارد هیچ سرمایه‌گذاری جذب بخش تولیدی نخواهد شد» (۲۹).

بدیهی است که چنین فعالیت‌هایی نیاز به دانش کارشناسی و سرمایه‌گذاری بلندمدت ندارند. به گفته آقای کمالی وزیر کار و امور اجتماعی «نیروهای شاغل در این بخش [خدمات] از کمترین آموزش هم برخوردار نیستند» (۳۰).

در بخش دولتی نیز وضع از این بهتر نیست. بر اساس یک پژوهش از حدود ۲ میلیون شاغل سازمان‌های دولتی ۲۵ درصد تحصیلات زیر دیپلم، ۵ درصد دیپلم، ۲۵ درصد بالاتر از دیپلم دارند که از این تعداد اخیر نیز تنها ۵ درصد دارای مدرک کارشناسی و دکترا هستند.

در مدیریت اقتصادی عقب مانده ج.ا جایی برای کارشناسان وجود ندارد. ازینرو آنان یا راه خروج از مملکت را در پیش می گیرند و یا برای گذران زندگی و گریز از بیکاری، ناگزیر به کارهای خارج از تخصص خود (۳۱) و یا شغل های جنبی نظیر مسافر کشی، کار در خواربار فروشی و اغذیه فروشی و ... (۳۲) روی می آورند.

علاوه بر سؤمدیریت اقتصادی، بی ثباتی اقتصادی که از مشخصات «اقتصاد سایه» است و حیف و میل پول نفت، کشور را با رکود بیسابقه اقتصادی و بیکاری همه گیر روبرو کرده است. بر اساس برآورد کارشناسان در حال حاضر ۳/۵ میلیون بیکار آشکار در کشور وجود دارد. برای اینکه نرخ بیکاری در همین حد فعلی ثابت باقی بماند، باید سالانه ۷۰۰ هزار شغل ایجاد شود. در حالیکه طی ۲۲ سال اخیر حداکثر ۲۹۰ هزار شغل ایجاد شده است. (۳۳)

حکومت دین سالار نه تنها توان ایجاد فرصت های شغلی جدید برای خیل عظیم جوانان را ندارد، بلکه با سیاست های خود بسیاری را به ورطه بیکاری سوق می دهد. یک نمونه آن مصوبه اخیر شورای عالی انقلاب عالی فرهنگی در مورد جمع کردن شبکه های اینترنتی بمنظور گسترش سانسور در کشور است. بنا به اطلاعیه انجمن صنفی کارفرمایان شبکه های اینترنتی با این مصوبه «۸۰۰ هزار فرصت شغلی در آستانه نابودی است». (۳۴)

بدین ترتیب روحانیان حاکم کار را به جایی رسانده اند که بخش مهمی از جوانان، استعداد های کشور و کارشناسان برای گذران زندگی راهی جز ترک وطن ندارند.

پیامدهای فرار مغزها

اگر بخواهیم زیان های مادی که بخاطر فرار مغزها طی دو دهه گذشته به کشور ما وارد شده است، جمع بندی کنیم، رقمی نجومی بدست می آید. برای نمونه طبق محاسبه صندوق بین المللی پول ارزش سرمایه گذاری برای نیروهای انسانی که طی دو دهه اخیر از ایران به آمریکا رفته اند بیش از ۱۰/۵ میلیارد دلار بوده است.

زیان معنوی وارد شده از این هم سنگین تر است. در دنیایی که انقلاب علمی و فنی نیروی محرکه اقتصاد را تشکیل می دهد و توان اقتصادی کشورها بر پایه مدیریت و تعداد و کیفیت کارشناسان سنجیده می شود؛ در دنیایی که ثبات و استحکام سیاسی و اجتماعی و فرهنگی یک کشور وابسته به گستردگی خرد جمعی و در نتیجه گستردگی دموکراسی در آن کشور است، فراری دادن اندیشمندان و کارشناسان به معنای ضعیف کردن و بخطر انداختن اقتدار و امنیت ملی است. سران ج.ا ایران بخشی خواسته و برخی ناخواسته با ضربه زدن به امنیت و اقتدار ملی ایران، وطن ما را بیش از پیش به ورطه وابستگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سوق داده و ایران را در برابر سیاست های بین المللی در موضعی بسیار ضعیف قرار داده اند.

اما علیرغم همه زیان ها و جنبه های منفی فرار مغزها مهاجرت توده ای ایرانیان طی دو دهه اخیر درست در مقطعی صورت گرفته است که چهره جهان در نتیجه موج های پی در پی انقلاب انفورماتیک و تکامل بیسابقه فن آوری ارتباطاتی بسرعت در حال دگرگون شدن است. این تحولات شالوده سیاست جهانی شدن جدید را بنا نهاده اند که به موجب آن جامعه ای بشری در حال شکل گرفتن است که روز بروز جهانی تر شده و اجزای آن در پیوند نزدیک تری با یکدیگر قرار می گیرند. حضور گسترده اندیشمندان، روشنفکران، کارشناسان زبده و بطور عام جوانان ایرانی از وطن رانده شده در کشورهای پیشرفته صنعتی - که مرکز ثقل تحولات یاد شده اند - باعث شده که این بخش از هم میهنان ما اندیشه ها و فن آوری های مدرن را تجربه کنند. افزون بر این تجربه زندگی این دسته از ایرانیان در کشورهایی که از جامعه مدنی نیرومند برخوردارند، اسباب آشنایی بخشی از روشنفکران ایران را با مقوله هایی مانند دموکراسی و جامعه مدنی پدید آورده.

شکی نیست که در فردای نه چندان دور، هنگامی که امکان بازگشت و یا رفت و آمد بی مانع این گروه کثیر از روشنفکران مهاجر - که از احساسات نیرومند میهن دوستانه برخوردارند- به ایران فراهم شود، میهن ما می تواند از تجربه ها و آموخته های آنان برای بازسازی کشور و بازیابی جایگاه شایسته ایران در جامعه جهانی بهره های فراوان ببرد.

زیر نویس ها

۱- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۱۰/۲۷

۲- روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۰/۲/۲۵

۳- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۹/۲۴

۴- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۹/۲۴

۵- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۹/۲۴

۶- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۹/۲۴

۷- پیام تلفنی سعید حجاریان، ۱۳۸۰/۴/۱۸، به نقل از نمابر ارسالی خبرگزاری دانشجویان (ایسنا)

۸- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۹/۴

۹- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۱۲/۱۱

۱۰- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۱/۲۳

۱۱- آیت الله خمینی، صحیفه نور، جلد ۸، ص ۲۶۹

۱۲- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۶/۳

۱۳- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۶/۱۳

۱۴- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۸/۲

۱۵- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۲/۴

۱۶- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۳/۹

۱۷- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۵/۱۶

۱۸- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۷/۱۱

۱۹- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۱/۲۸

۲۰- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۱/۲۲

۲۱- سخنرانی آقای خمینی در مسجد اعظم قم، ۱۳۴۱/۹/۱۲، به نقل از تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران، جلد دوم، نوشته حمید

احمدی

۲۲- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۷/۱۱؛ در نامه آیت الله مکارم شیرازی به مجلسیان آمده است: «طرح آزادی دختران مجرد برای

تحصیل در خارج با حساسیتی که مردم مسلمان ما در حفظ نوامیس خود دارند و با توجه به وضع نامناسب جوامع غربی از نظر

اخلاقی و آلودگی های فراوان آنجا و اینکه درصد بالایی از دانشجویان همانجا می مانند و هرگز بوطن خویش بازمی گردند

چه مشکلی را از مردم حل می کند؟»

۲۳- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۷/۲۰

۲۴- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۹/۶

- ۲۵- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۲/۴
- ۲۶- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۴/۲۱
- ۲۷- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۷/۶/۵
- ۲۸- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۹/۲۸
- ۲۹- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۱۲/۲۲، دکتر رحیم شرکا، استاد اقتصاد
- ۳۰- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۸/۲
- ۳۱- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۳/۳
- ۳۲- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۶/۲، خانم خاتمی نماینده مشهد در مجلس شورای اسلامی
- ۳۳- روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۱۲/۲۳، دکتر عظیمی
- ۳۴- روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۰/۸/۲۲